

## کتاب البرهان

### مقاله دوم، جلسه ۲۰

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۲۶/۱۱/۰۳ هجری قمری مقارن با ۱۳۸۴/۰۹/۱۵ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ، إِنَّهُ خَيْرٌ مُّوَفَّقٍ وَمُعِينٌ»

«الفصل الثاني: مقدمة البرهان، يجب أن يكون ذاتية المحمول للموضوع، ونعني بالذاتي، ما يعرض ويحمل على الشيء بالحقيقة لا مجازاً. ويلزمه لو فرض ارتفاع جميع الاشياء التي يمكن أن يوضع ويحمل عليه طرفا القضية كان الحكم بحاله، ولو فرض ارتفاع شيء من القيود المعتمدة في الطرفين اوجب ذلك زوال الحكم».

مقاله دوم از مقالات هفتگانه کتاب برهان مشتمل بر هفت فصل بود، فصل اول فهرست مقاله بود. فصل دوم در ارتباط با یکی از شرایط مقدمات برهان است که عبارت باشد از ذاتیت. می دانیم که قضیه‌ای به عنوان مقدمه برهان قرار می‌گیرد که یقینی باشد و قضیه‌ای از دیدگاه منطقیین در کتاب البرهان یقینی است که ذاتی باشد، ضروری باشد و کلی باشد که اگر از این صفات مبرا بود، قضیه مشتمل بر یقین، مفید یقین نخواهد بود و قهراً مقدمه برهان هم قرار نمی‌گیرد.

اما هر یک از این‌ها یعنی ذاتیت، ضرورت و کلیت در باب برهان معنای خاصی دارد. در فصل دوم بحث در مورد شرط ذاتیت است. مقدمه برهان باید ذاتی باشد؛ یعنی قضیه‌ای باشد که محمولش برای موضوع، ذاتیت داشته باشد، ذاتی یعنی چه؟

ذاتی یعنی عارضی که محمولی که بر موضوع حقیقتاً بار بشود حقیقتاً عارض بر موضوع باشد و نه مجازاً. معنای این جمله این است که اگر ما موضوعی داشتیم و محمولی. این موضوع اگر بود، این محمول باشد، چه محمولات دیگری باشند یا نباشند. این محمول اگر بود، این موضوع باشد؛ چه موضوعات دیگری باشند یا نباشند. از آن طرف، اگر قیدی از قیود این موضوع نبود، محمول نباشد. اگر قیدی از قیود این محمول نبود، موضوع نباشد. به یک کلمه: معنای حقیقی بودن حمل محمول بر موضوع در این باب یعنی اگر موضوع با قیود خود وجود داشت، محمول حتماً موجود باشد و اگر محمول با قیود خود وجود داشت، موضوع حتماً بوده باشد و اگر موضوع بود، محمول باشد، گرچه هیچ چیز دیگری، هیچ محمول دیگری نباشد و اگر محمول بود، موضوع باشد، گرچه هیچ موضوع دیگری نباشد.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان می‌فرمایند).

استاد: یعنی همین موضوع باشد کافی است.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان می‌فرمایند).

استاد: خیلی کار داریم. یعنی اگر هیچ موضوع دیگری هم نباشد - حالا در مثال‌ها مشخص می‌شود - این محمول هست، چون این موضوع هست. اگر یادتان باشد در فصل گذشته تعبیری که مرحوم علامه طباطبایی داشتند این بود

که «فنبین فیها فی فصل»، صفحه اول فصل گذشته، «أنه يجب أن يكون مقدمة البرهان ذاتية لموضوع المحمول»،

حالا محمول یا عارض ذاتی به چه گفته می‌شد؟

اصطلاحاتی داشت. اصطلاح مورد بحث ما این بود: «ومنها»، آخرین اصطلاح: «ومنها ما يحمل على الشيء في نفس الامر»، که این تعبیر دیگری است که الآن عرض می‌کنیم. «ويحد بأنه محمول الذي موضوعه أو موضوع

موضوعه مأخوذ في حده أو هو في حد الموضوع»، که این هم تعبیر دیگری است که باز الآن عرض می‌کنیم.

دو تا تعبیر در فصل اول داشتیم اما این تعبیری که الآن عرض کردیم تعبیر سوم بود. پس اولین تعبیر در این فصل دوم این شد، عارض ذاتی عارضی است که «يحمل على الشيء حقيقة لا مجازاً»، حمل می‌شود بر خود شيء

حقیقتاً و نه مجازاً. این گونه هم تفسیر شد، تفسیر حمل حقیقی این گونه بود که اگر ما فرض کنیم همه آنچه که بر این موضوع قابل حمل است هیچ یک بر این موضوع حمل نشود، این محمول بر این موضوع حمل می‌شود. اگر ما فرض کنیم این موضوع نسبت به محمولاتی که می‌تواند موضوعشان باشد - می‌تواند! - نسبت به هیچ کدام موضوع قرار نگیرد، باز این موضوع، موضوع این محمول هست، این را می‌گوییم ذاتی.

مرحوم علامه طباطبایی می‌خواهند استدلال کنند بر اینکه چرا در مقدمه برهان، ذاتیت به این معنا شرط است؟ بعد که این استدلال می‌کنند، بعد به این می‌پردازند که ذاتی باب برهان اعم است از ذاتی باب ایساغوجی. در ارتباط با این مسئله، می‌فرماید که اگر عارض، اگر محمول ذاتی نباشد، به این معنا که گفتیم، غریب خواهد بود، غریب با غین. محمول ذاتی در باب برهان در مقام محمول غریب است با غین. اگر محمول غریب بود، حکم در نفس الأمر ثابت نیست. اگر حکم در نفس الأمر ثابت نبود، قضیه صادقه نیست. اگر قضیه صادقه نباشد، موجب یقین به نتیجه نیست. در پراتز عرض کنم، اگر فراموش نکرده باشند عزیزان، عرض کردیم که یقین که در باب برهان مطرح است عبارت است از آن اعتقاد جازمی که مطابق با واقع هم باشد. این شرط در یقین باب برهان هست آن اعتقاد جازمی که مطابق با واقع خارجی هم هست، این یقین در باب برهان است. اگر عارض ما عارض ذاتی باشد، از دل موضوع بجوشد، این عارض برای این موضوع در نفس الأمر ثابت است. اما اگر عارض، عارض ذاتی نباشد، از دل موضوع نجوشد، این عارض برای این موضوع در نفس الأمر ثابت نیست. اگر در نفس الأمر ثابت نبود، قضیه شما قضیه کاذبه است که مطابق با واقع نیست. اگر قضیه کاذبه بود و صادقه نبود، منتج نیست. به‌خاطر اینکه یقین باب برهان مطابقت با واقع شرط است، واقع یعنی نفس الامر.

این یک بیان اجمالی بود اما بیان تفصیلی مطلب، این را البته در منطق شما خواندید، کسانی که اهل اصول هستند در اصول هم خواندند، اگر کسی کفایه خوانده باشد در مقدمه کفایه این بحث مطرح است. عارض بر موضوع در یک تقسیم‌بندی دو قول است: عارض بی‌واسطه و عارض باواسطه. عارض بی‌واسطه سه گونه است، عارض باواسطه هم سه گونه است.

عارض بی‌واسطه یا مساوی معروض است، یا اعم از معروض است، یا اخص از معروض است. عارض باواسطه هم یا با واسطه مساوی است، یا با واسطه اعم است، یا با واسطه اخص. مجموعاً چند قسم شد؟ شش قسم. مرحوم علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) می‌فرماید که این قسم، یعنی قسم اول عرض ذاتی است، این پنج قسم دیگر عرض غریب است. اگر عارض ما بی‌واسطه بر معروض حمل شد، مساوی با معروض بود، عرض، عرض ذاتی است. اما اگر باواسطه حمل شد، چه مساوی، چه اعم و چه اخص، یا بی‌واسطه حمل شد ولی خود عارض اعم بود یا اخص، در این گونه از موارد عارض، عارض غریب است و عارض، عارض ذاتی نیست، چرا؟

می‌فرماید که اگر عارض ما اعم باشد از معروض، من از شما می‌پرسم که آیا این عارض در حقیقت عارض بر معروض است یا عارض بر یک امری اعم از معروض است؟

قهرماً عارض بر یک امری اعم از معروض است. اگر عارض بر یک امری اعم از معروض شد، پس اخذ خصوصیت در معروض لغو است. اگر من گفتم: «الانسان حساس»، حساس است. یا گفتم: «الانسان ماش»، این مثال دوم دقیق‌تر است، الآن مشی مساوی با انسان است یا اعم از انسان است؟

اعم از انسان است. چرا گفتم: «الانسان ماش»، چرا دروغ می‌گویی؟

«الحيوان ماش».

چرا در موضوع، نطق را اخذ کردی؟

چرا در موضوع، ناطق بودن را اخذ کردی؟

حال اینکه ناطق بودن در حکم هیچ نقشی ندارد. در محمول هیچ نقشی ندارد.

داریم نظر علامه طباطبایی را نقل می‌کنیم، اشتباه نشود. آن هم براساس متن فعلاً، چون در نسخه چاپی این ابتدای این فصل هیچ نیامده، به جایش ده سطر عبارت دیگری آمده که آنچه که در چاپی آمده، در حاشیه ذکر شده، به آن حاشیه هم می‌رسیم که ما احتمال می‌دهیم آن نسخه چاپی نسخه مصححه مرحوم علامه طباطبایی باشد، چون آنچه که در حاشیه آمده به نظر واقع اقرب است تا آنچه که در متن آمده است. فعلاً داریم متن را بیان می‌کنیم، آن هم براساس نظر آقای طباطبایی، چون مخالف دارد ایشان.

اگر عارض بر موضوع، عارض بی‌واسطه باشد و اخص از معروض باشد، باز هم این عارض، عارض غریب است.

چرا عارض، عارض غریب است؟

به خاطر اینکه من از شما می‌پرسم که این عارض، آیا عارض بر همه موضوع است یا بر حصه‌ای از موضوع؟ بر حصه‌ای از موضوع. پس چرا شما بر همه بار کردی؟، چرا دروغ گفتی؟

اگر شما بگویید: «الحيوان ضاحك»، دارید دروغ می‌گویید، حیوان که ضاحک نیست. حیوان مقید به نطق که انسان است، ضاحک است. چرا می‌گویید «الحيوان ضاحك»؟

در نفس الامر - ذاتی را ببینید که آقای طباطبایی به نفس الامر گره زده است! - از دل حیوان ضحک می‌جوشد یا از دل انسان؟

از دل انسان. پس بین حیوان و ضحک در نفس الامر ملازمه‌ای نیست، ارتباطی نیست و حال اینکه قضیه ذاتیه قضیه‌ای بود که در نفس الامر یا بگو که حقیقتاً محمول بر موضوع بار باشد، نه مجازاً. مجاز یعنی چه؟

یعنی من می‌گویم: «الانسان ناطق»، دیدید که می‌گوید: «زید قاتل ابوه»، می‌گفت: «زید عالم ابوه»، گفت: از فضل پدر تو را چه حاصل؟!

حالا می‌گویم: «الحيوان ضاحك»، بعد می‌گویم: «الحيوان ضاحك المحصنة التي هي حصنة النطق»!

یک دفعه بگو: «الانسان ضاحك»، چرا لقمه را دور گردنت می‌پیچانی؟

یا من بگویم: «الانسان ماش»، می‌خواهم بگویم: «الانسان ماش»، یعنی «الحيوان ماش»، ببخشید!

«الحيوان ماش به اعتبار حیوانیت»، بگو: «الحيوان ماش». چرا می‌گویید: «الانسان ماش»؟

پس در حقیقت اگر عارض ما بر موضوع بی‌واسطه باشد، هیچ مشکلی نیست. ببخشید، بی‌واسطه و مساوی با معروض باشد، هیچ مشکلی نیست. اما اگر اعم از معروض یا اخص از معروض باشد، عرض، عرض غریب است، به این اعتبار که ما فرض کردیم.

این در صورتی بود که بی‌واسطه باشد. اما اگر باواسطه باشد.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان می‌فرماید)

استاد: شما بفرماید «الانسان متعجب». گفت: «إن المناشقة في المثال ليس منهج المحصلين»، اصلاً به خاطر همین مثال زدیم، فقط برای تقریب مطلب مثال زدیم، چون مثال‌هایش را قبلاً خواندیم، هم در کتاب‌ها فراوان است.

آمدیم سراغ عارض باواسطه. عارض باواسطه مرحوم علامه می‌فرماید که اگر اعم یا اخص باشد که مشخص است. چرا؟

چون اگر عارض بی‌واسطه اعم و اخصش غریب بود، عارض باواسطه به طریق اولی اعم و اخصش غریب است. تنها می‌ماند آنجا که عارض باواسطه ما مساوی باشد. مرحوم علامه می‌فرماید که اگر عارض باواسطه مساوی باشد در واقع باید گفت معروض ما این واسطه است یا معروض واسطه؟

واسطه. و حال اینکه ما می‌خواستیم حکم را بر روی معروض واسطه بار کنیم به توسط واسطه.

به عبارت اخیری: - دقت کنید! - اگر واسطه مساوی باشد، ما می‌توانیم حکم را مستقیماً بر موضوع بار کنیم و در حقیقت موضوع این واسطه، حکم است و لذا چون بر مساوی بار کردیم و نه بر خود موضوع، لذا عارض شده عارض غریب.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان می‌فرماید)

استاد: یا نه، یا معروض واسطه است. (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان می‌فرماید)

استاد: من نمی‌دانم که آن موقع چه گفتم!

آیا در حقیقت موضوع ما این واسطه است یا معروض این واسطه؟، کدام است؟

وقتی قرار شد واسطه مساوی باشد، یعنی خود این معروض واسطه می‌تواند معروض باشد مستقیماً. لذا تعبیر این است که «كان الموضوع هو هو في نفس الامر». پس اینکه ما با واسطه قرار می‌دهیم، تبدیل می‌شود به غریب و دیگر عرض، عرض ذاتی نیست.

یک مقدار عبارت را ببینید که عبارت تراکم پیدا نکند: «الفصل الثاني».

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان می‌فرماید)

استاد: این فصل پر از مثال است، خودش فراوان مثال دارد. دانش پژوه: باواسطه خودش مقدمه می‌شود برای این مقدمات به اصطلاح.

استاد: حالا این یک بحثی است که خود مرحوم علامه طباطبایی هم بحث می‌کند که ما در علوم که اعراض ذاتی ما متساوی است، آنجا چه کنیم؟، آنجا چطور باید ذاتیت را درست کنیم؟  
آن وقت این همان بحثی است که در حقیقت فرق بین عارض اولی و غیر اولی است، چون هر عارض ذاتی اولی نیست. اما هر عارض اولی ذاتی هست. این را إن شاء الله در همین فصل به آن می‌رسیم.

«الفصل الثانی: مقدمة البرهان، يجب أن يكون ذاتية المحمول الموضوع»، مقدمه برهان واجب است اینکه می‌بوده باشد «ذاتية المحمول»، برای موضوع «ونعني بالذاتي»، قصد می‌کنیم ما به ذاتی «ما يعرض ويحمل على الشيء بالحقيقة لا مجازاً»، چیزی که حمل می‌شود بر شیء حقیقتاً نه مجازاً. مراد از این مجاز اشتباه نشود، مراد از این مجاز مجاز در اسناد است مجاز ادبی نیست.  
(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: یعنی در حقیقت ببینید یک موقع من می‌گویم - قبلاً مکرر مثال می‌زدیم! - رودخانه جاری است، یک موقع می‌گویم آب رودخانه جاری است. رودخانه جاری است، حقیقت است یا مجاز است؟  
مجاز است. من اگر از باب مثال عرض می‌کنم، اگر گفتم که «الانسان ماش»، می‌خواهم بگویم آن حیوانیتی که در انسان است «الحيوان ماش»، به انسان نسبت دادم. این مجاز است. مجاز مراد مجاز در اسناد است، نه مجاز در علم ادب، اشتباه نشود.

«ويلزمه لو فرض ارتفاع جميع الاشياء التي يمكن أن يوضع أو يحمل عليه طرف القضية»، لازم دارد این ذاتی به این معنا را اینکه اگر فرض شود برطرف شدن همه اشیائی که ممکن است موضوع قرار بگیرد و بر آن محمول قضیه حمل بشود یا محمول قرار بگیرد و برایش موضوع قضیه موضوع قرار بگیرد، لذا گفت: «يمكن أن يوضع أو يحمل عليه طرف القضية»، هر دو طرف قضیه «كان الحكم بحال»، حکم سرجای خودش محفوظ است ولی «ولو فرض ارتفاع شيء من القيود المعترفة في الطرفين»، اگر فرض شود ارتفاع یک چیزی، کوچکترین قیدی از قیودی که معتبر است در دو طرف «أوجب ذلك زوال الحكم»، این مایه زوال حکم است.

ببینید ما موضوعی داریم و محمولی داریم؛ محمول حمل می‌شود برای موضوع و موضوع معروض قرار می‌گیرد برای محمول. حالا این موضوع من خود می‌تواند موضوع قرار بگیرد برای محمولاتی، چه اینکه همین موضوع من می‌تواند محمول قرار بگیرد برای موضوعاتی. این دو تا مطب است. موضوع قضیه من می‌تواند موضوع قرار بگیرد برای محمولاتی و می‌تواند محمول قرار بگیرد برای موضوعاتی. محمول من هم همین‌طور؛ این محمول من می‌تواند محمول باشد برای موضوعاتی و می‌تواند موضوع باشد برای محمولاتی، مجموعاً چند فرض شد؟  
چهار فرض.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: نه، گفتیم که می‌تواند موضوع قرار بگیرد برای محمولاتی، می‌تواند محمول قرار بگیرد برای موضوعاتی، ما این جوری گفتیم. محمول ما هم همین‌طور است، می‌تواند موضوع قرار بگیرد برای محمولاتی، محمول قرار بگیرد برای موضوعاتی. این جوری شما نقاشی بکشید که درست بشود. این جوری این‌جا بنویسید موضوع، باز همین کار را این‌جا هم بکنید، این‌جا بنویسید محمول. موضوع شما می‌تواند محمول باشد برای موضوعاتی، می‌تواند موضوع باشد برای محمولاتی. محمول شما می‌تواند محمول باشد برای موضوعاتی و می‌تواند موضوع باشد برای محمولاتی.

ذاتی یعنی اینکه اگر ما تمام این چهار فرض را کنار گذاشتیم، یک بطلان روی آن کشیدیم، باز هم این محمول برگشت به این موضوع است، این موضوع هم در خدمت این محمول است. اما از آن طرف؛ اگر یک قید از این موضوع کنار رفت، یک قید از این محمول رفت، حمل از بین رفت. این را می‌گوییم ذاتی. ذاتی یعنی محمول بر این موضوع بار است. گور پدر موضوعات دیگر!

این موضوع، موضوع این محمول است، گور پدر محمولات دیگر!

برعکس، این محمول بر این موضوع بار است، گور پدر موضوعات دیگر و همچنین!

اما یک قید کوچک اگر از قیود داخلی این موضوع که عرض می‌کنیم، بعداً اینکه می‌گوییم قیود داخلی است، چون موضوع هست، موضوع الموضوع هست، موضوع موضوع الموضوع هست، حدود داخلی موضوع هست،

همه این‌ها هست. اگر کوچک‌ترین قیدی از قیود موضوع برداشته بشود، محمول نیست، حکم نیست و همچنین در محمول؛ اگر قیدی از قیودش حذف بشود، دیگر حمل نیست حکم نیست. این معنی ذاتی است؛ لذا ذاتی را این گونه تفسیر می‌کنند، لذا تفاسیر تعدادشان را داشته باشید. تا به حال دو سه تا تعبیر داشتیم. گفتند که عارض ذاتی یا بگو که محمول ذاتی، «ما یا أخذ فی حده الموضوع أو موضوع الموضوع أو یا أخذ هو فی حد الموضوع».

ذاتی آن است که در حد موضوع و تعریف موضوع أخذ شده یا در تعریف موضوع موضوع أخذ شده که بعد می‌گوییم یعنی در تعریف مقومات موضوع یا اینکه او در حد موضوع أخذ شده است. یا موضوع در حد محمول أخذ شده باشد یا محمول در حد موضوع أخذ شده باشد. اگر موضوع در حد محمول أخذ شده بود یا محمول در حد موضوع أخذ شده بود، این را می‌گوییم ذاتی، لذا بعداً حالا این را توضیح می‌دهیم. اینکه می‌گوییم موضوع أخذ شده باشد در حدش، حالا موضوع باشد یا موضوع الموضوع باشد یا موضوع الموضوع باشد فرق نمی‌کند، در حدش أخذ شده است.

مثلاً فرض کنید من اگر از شما بپرسم از باب مثال: افطس یعنی چه؟

بگوییم: «أنف افطس»، مثالی که منطقیین می‌زنند. نوعی از بینی را طرف می‌گویند افطس. حالا فرض کنید بینی کشیده که نمی‌دانم چه نوعی بینی‌ای است، مبتلابه ما هم نبود. (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرمایند)

استاد: مثلاً بینی قلمی می‌گویند یا اینکه هیکل را می‌گویند قلمی! (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرمایند)

استاد: الآن موضوع ما در حد محمول ما أخذ شده است، چرا؟

شما می‌خواهی افطس را معنی کنید چه باید بگویید؟

باید بگویید بینی‌ای که، این «بینی‌ای که» در حدش می‌آید. حالا موضوع در محمول أخذ شده باشد، محمول در موضوع أخذ شده باشد که مثال‌هایش در منطق فراوان است. می‌خواهم بگویم به مثال‌هایش کاری نداریم. تا الآن شما سه چهار تا تعبیر در ارتباط با ذاتی داشتید که این تعابیر هر کدام بخشی از معنای ذاتی را روشن می‌کند.

«فَنَقُولُ كَمَا بَيَّنَّا:»، حالا دلیل مطلب، پس می‌گوییم ما چنانچه گفته‌اند و تبیین کرده‌اند که «إِنَّ الْمَحْمُولَ لَوْلَهُ يَكُنْ ذَاتِيًّا وَكَانَ غَرِيبًا»، محمول اگر ذاتی نباشد و غریب باشد، «لَمْ يَكُنْ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ حَكْمًا»، در نفس الامر حکمی نیست.

«فَلَمْ تَكُنْ الْمَقْدَمَةَ صَادِقَةً»، قهراً مقدمه صادق نخواهد بود. «فَلَمْ تَوْجِبِ النَّتِيجَةَ»، قهراً موجب نتیجه نخواهد شد. ملاحظه می‌فرمایید که با آن بیانی که عرض کردم چطور «فَلَمْ تَوْجِبِ النَّتِيجَةَ»، «وَنَقُولُ أَيْضًا كَمَا بَيَّنَّا:»، ما می‌گوییم آن چنانکه گفته‌اند «أَنَّهُ لَوْلَمْ يَكُنْ ذَاتِيًّا لَكَانَ عَرُوضَهُ بِوَأَسْطِهِ شَيْءًا آخِرًا بِالضَّرُورَةِ»، اگر محمولی ذاتی نباشد، بوده عروضش به واسطه چیز دیگری بالضروره. واسطه می‌خورد «وَذَلِكَ الشَّيْءُ»، آن شیئی دیگر «أَمَّا عَمَّا مِنَ الْمَوْضُوعِ أَوْ مَسَاوِلَهُ أَوْ أَحْصَ»، یا اعم از موضوع است یا مساوی با موضوع است یا اخص از موضوع است، همه مثال‌هایش را می‌زنند. در صفحه بعد مثال‌هایش می‌آید و چون مثال‌هایش می‌آید، ما دیگر تکرار نمی‌کنیم.

«وَلَوْ كَانَ أَعْمَرًا»، اگر عارض شما و محمول شما اعم باشد واسطه‌اش «كَانَ اخْتِذَا الْخُصُوصِيَّةِ الَّتِي فِي الْمَوْضُوعِ لَعَوًّا»، قهراً أخذ آن واسطه‌ای که أخذ آن خصوصیتی که در موضوع أخذ شده لغو خواهد بود. «وَالْحَكْمُ مَعَهَا كَاذِبًا فِي نَفْسِ الْأَمْرِ»، حکم با این خصوصیتی که در موضوع است در نفس الامر می‌شود کاذب. «وَلَوْ كَانَ مَسَاوِيًّا، كَانَ الْمَوْضُوعُ هُوَ هُوَ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ»، اگر مساوی باشد که موضوع خود آن معروض است واسطه هیچ کاره است، چون «مساوی المساوی مساوی»، قاعده مساوات پس کجا به درد می‌خورد؟

پس چرا این واسطه را در کار آوردید، واسطه نمی‌خواست.

«وَلَوْ كَانَ أَحْصَ»، اگر اخص باشد این واسطه ما «كَانَ اخْتِذَا الْخُصُوصِيَّةِ وَاجِبًا»، خذ خصوصیت در معروض واجب و لازم می‌شود. «وَالْحَكْمُ بِدُونِهِ كَاذِبًا»، حکم بدون آن خصوصیت کاذب می‌شود. نتیجه: «فَتَبَيَّنَ أَنَّ الْمَحْمُولَ يَجِبُ

آن یکون ذاتیاً غیر عارض بواسطه شیء آخر»، محمول باید ذاتی باشد و عارض به واسطه شیء دیگری نباشد. تا این جا را منطقیین گفتند. حرفی هم در این نیست، مشکلی هم در این نیست. حرف در این است که ذاتی یعنی محمول بی واسطه، یک کلمه. چه واسطه اعم باشد، چه واسطه اخص باشد، چه واسطه مساوی باشد، این معنی ذاتی است. حالا آقای طباطبایی دارد مطلب را ادامه می دهد، می فرماید که به همین بیانی که گفتیم واسطه اگر اعم باشد یا اخص، مشکل داریم، اگر کار به واسطه نداشتیم خود محمول ما اعم یا اخص بود، باز هم مشکل داریم، چرا؟

چون اگر محمول اعم باشد، موضوع شما هم در حقیقت اعم است. شما که به خاص نسبت دادی، دروغ دادی. اگر محمول شما اخص باشد، موضوع شما به ظاهر اعم است، در حقیقت موضوع شما حصه ای از موضوع است پس چرا به اعم نسبت دادی؟ پس باز دروغ است.

می گوید: «وقد بان من ذلک». از این روشن شد «أن العارض الذاتی ممتنع أن یکون أعم من موضوعه أو اخص»، عارض ذاتی ممتنع است، از اینکه اعم از موضوعش باشد یا اخص از موضوعش باشد، چرا؟ چون «اذ لو کان اعم یوجد مع غیر نوع الموضوع»، زیرا اگر اعم باشد که - یک «که» اینجا می خواهد! - زیرا اگر اعم باشد که موجود شود با غیر نوع موضوع «کانت الخصوصية التي فی الموضوع لغواً»، آن خصوصیتی که در موضوع است، لغو می شود. چرا گفتی «الانسان ماشٍ»، نطق چه خصوصیتی در مشی داشت؟ خرها هم که راه می روند، گاوها هم که راه می روند، چرا می گویی «الانسان ماشٍ»؟ «وانما الذاتی للموضوع حصه منه لاهونفسه»، ذاتی موضوع حصه ای از محمول است نه خود محمول، «ولو کان اخص کان موضوعه هو حصه ما من الموضوع المفروض لاهونفسه»، اگر محمول شما اخص باشد، موضوعش می شود حصه ای از موضوع، نه خودش.

«فیجب أن یکون مساویاً مع الموضوع»، پس حتماً باید محمول مساوی باشد. نتیجه: شش قسم شد، پنج قسمش عرض غریب و یک قسم به نظر مرحوم علامه طباطبایی عرض ذاتی است. حالا مرحوم علامه این جا می خواهند یک مطلبی را بگویند که با این مطلب مثالها هم شروع می شود به زدن شدن، مطلب کجاست؟ می گویند اگر در جایی موضوع ما یا محمول ما اعم بود، روشن است اگر در جایی موضوع ما یا محمول ما اعم بود و ما آمدیم حصه ای از اعم را که مساوی است گرفتیم، عرض می شود، عرض ذاتی. پس اگر در جایی موضوع یا محمول اعم بود و ما آمدیم حصه ای از موضوع یا محمول را گرفتیم، عرض می شود عرض ذاتی. (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان می فرماید)

استاد: مثل چه؟ این مثالش است، این جا مرحوم علامه افتاد روی مثال. من اساس الاقتباس را نگاه می کردم، دیدم اساس خیلی پر مثال است. عزیزان اگر نگاه کنند، خیلی پر مثال است، در این بحث به نظرم صفحه ۳۷۳ بود بحث ذاتی آن، اساس الاقتباس.

ببینید: من اگر گفتم: «الحيوان متنفس»، من از شما می پرسم: تنفس کار هر حیوانی است یا کار حیوانات شش دار است؟

کار حیوانات شش دار است. آنهایی که آبشش دارند که تنفس ندارند. «الحيوان متنفس»، الآن تنفس را من بر حیوان بار کردم با اینکه موضوع من اعم است و حال اینکه این اعم مراد نیست. الآن «متنفس»، عرض، عرض غریب است. اما اگر گفتم: «الحيوان ذریة متنفس»، الآن این جا محمول من ذاتی است یا غریب است؟ ذاتی شد. اگر «الحيوان متنفس» گفتم، متنفس اخص از حیوان بود، حمل کرده بودم بر حیوان، حیوان موضوع متنفس نیست در نفس الامر. در نفس الامر حصه ای حیوان موضوع متنفس است که آن حصه چیست؟ حیوان دارای شش و ریه است. حالا اگر موضوع را تغییر دادم و گفتم: «الحيوان ذریة متنفس»، بلافاصله عرض شد عرض ذاتی.

مثالی دیگر: اگر من گفتم: «الجسم یلقى الظل»، جسم سایه ایجاد می کند. دارم دروغ می گویم، چون هر جسمی سایه ایجاد نمی کند. اجسامی ما در عالم داریم، جسم به اصطلاح فلسفه که این جسمها جرم هستند ولی شفاف

هستند، لذا ایجاد سایه نمی‌کنند. شیشه ایجاد سایه می‌کند یا آفتاب را رد می‌کند؟  
رد می‌کند و حال اینکه جسم است. شیشه جسم است اما سایه ایجاد نمی‌کند، «يلقى الظل»، جسم مطلق ایجاد سایه نمی‌کند، لذا این جمله «يلقى الظل»، القاء ظل عرض غریب است مثل متنفس که عرض غریب است. اما اگر بگوییم: «الجسم الكئيف يلقى الظل»، جسم کئیف در برابر جسم شفاف است. کئیف در عربی با کئیف در فارسی به یک معنا نیست، اشتباه نشود. «الجسم الكئيف»، اتفاقاً در عربی کئیفی که ما می‌گوییم همان کئیف است. ما کئیف با ث سه نقطه را می‌گوییم کسیف با س سه دندان. کسیف با س سه دندان دقیقاً یعنی غیر نظیف، یعنی ما کئیف با ث سه نقطه را تلفظ که می‌کنیم، می‌گوییم با س سه دندان است. عرب به همین چیزی که ما تلفظ می‌کنیم این را «غیر نظیف»، یعنی کسیف با س سه دندان. اگر نه کثافت یعنی حجت داشتن، حجیم بودن. اینجا «الجسم الكئيف يلقى الظل»، اگر این طور گفتند دیگر «يلقى الظل»، برای «الجسم الكئيف»، عرض غریب نیست. عرض عرض ذاتی است.  
(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: نه، ببینید آنکه در ذاتیت مطرح است، این علامت در ذهنتان باشد، چیست؟  
تساوی است. البته مشهور این است که می‌گویند در ذاتی باید واسطه نخورد، آقای طباطبایی می‌گوید که باید واسطه نخورد، خود محمول باید اعم و اخص هم نباشد. این حرف دارد که بعداً روی آن حرف می‌زنیم. قهراً شما این در نظرتان باشد که این نماد ذاتی بودن، تساوی است آن هم تساوی در نفس الامر است به معنای اینکه حمل «علی ماهوله» باشد و «إلی غیر ماهوله» نباشد، مجاز در اسناد نباشد. اگر من گفتم: «مثال است!» - «الغراب اسود»، کلاغ سیاه است. بینم، سیاهی مساوی با غراب است یا اعم از غراب است؟  
خیلی چیزهای دیگر هم سیاه است، چادر خانم‌ها هم سیاه است، برای همین به آنها می‌گویند کلاغ سیاه، یکی از صفات خانم‌های چادری این است که می‌گویند کلاغ سیاه. این جا من گفتم: «الغراب اسود».

اگر گفتم: «الثلج أبيض»، برف سفید است. سفیدی که صفت برف نیست، صفت خیلی از چیزهای دیگر هم هست. اگر اینجا ما آمدیم آقای طباطبایی می‌گوید این جوری گفتیم که «الغراب الذي فيه طبيعة سوداء اسود»، چنین صفتی را برای غراب ذکر کردیم، بگوییم که کلاغ یک نوع سیاهی مخصوص به خودش دارد، این سیاه است. این جا اسود نسبت به غرابی که ما این گونه در نظر گرفتیم، می‌شود مساوی. نگوییم برف سفید است، بگوییم که برف دارای یک طبیعی است که یک نوع سفیدی خاص به خودش دارد، ایضاً است. این جاها چون برایش نتوانستند یک کلمه‌ای درست کنند که اسم داشته باشد، آمدند این جوری گفتند و می‌خواهند مطلب را بفهمانند البته، عمده همان ذکر مطلب است و بیش از آن نیست.  
به هر حال اگر موضوع ما یا محمول ما اعم بود ولی ما اعم را در نظر نگرفتیم یک حصه خاصی را در نظر گرفتیم، اینجا بلافاصله عرضی که عرض غریب بوده، تبدیل به عرض ذاتی می‌شود.

«وقد بان من هنا»، از همین جا روشن شد «أنه يمكن أخذ حصه ما مساوية من الأعم»، ممکن است گرفتن یک حصه‌ای که مساوی است از اعم. اعم را در نظر بگیرید یک حصه‌ای از آن را که مساوی است بگیرید، مساوی با چیست؟، نمی‌گوید چه چیزی، چرا؟  
چون اگر اعم ما محمول است، این حصه‌ای از اعم را می‌گیریم که مساوی با موضوع است. اگر اعم ما موضوع

است، یک حصه‌ای از اعم را می‌گیریم که مساوی با محمول است. می‌فرماید: «يمكن أخذ حصه ما مساوية من الأعم»، یک حصه‌ای را بگیریم از این اعم که مساوی باشد، «للتساوي»، برای اینکه تساوی ایجاد کند بین موضوع و محمول، «إذا كان هو الموضوع والمحمول»، اگر بوده باشد اعم موضوع یا محمول. اعم موضوع باشد یا محمول باشد از این جهت فرقی نمی‌کند.

«كتنفس الحيوان»، مثل تنفس در حیوان «والقاء الجسم للظ»، مثل اینکه جسم سایه بیافکند «وسواد الغراب»، مثل سیاه بودن کلاغ «وبياض الثلج»، مثل سفید بودن برف «فيؤخذ الحيوان الذي له الريه مثلاً»، گرفته می‌شود آن حیوانی که دارای ریه است، «والجسم الذي هو كئيف»، جسمی که کئیف است، «والسواد والبياض المنبعثان من طبيعتي الغراب والثلج»، سیاهی و سفیدی که جوشیده از طبیعت کلاغ و برف «ويكون العارض بذلك ذاتياً»،

عارض به این وسیله می‌شود ذاتی. (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)  
 استاد: من اجازه می‌خواهم به همین مقدار که من عرض کردم اکتفا بکنیم، چرا؟  
 چون که اگر المنطق آن بخش ذاتی در نظر شما باشد ذاتی برای اطلاعاتی است. یکی از آن اطلاعات آن ذاتی‌ای است که ما در بحث موضوع علم داریم که می‌گوییم: «موضوع کل علم ما بحث فیه عن عوارضه الذاتیه». این بحثی است که آن‌جا داریم. در این‌جا یک بحثی است که آیا این ذاتی که در بحث موضوع علم می‌گوییم همین ذاتی است که این‌جا می‌گوییم یا فرق می‌کند؟  
 اگر همین ذاتی بدانیم که این‌جاست، این مسئله صورتی پیدا می‌کند. اگر آن ذاتی را یک معنای مستقلی برایش در نظر بگیریم مسئله صورت دیگری پیدا می‌کند و ما اگر خدا بخواهد به این مسئله باید پردازیم، چون آقای طباطبایی با مشهور یک اختلافی در تفسیر ذاتی در آنجا دارند، در کجا؟  
 در آن بحث تعریف موضوع علم.

در بحث تعریف موضوع علم که می‌گوییم: «موضوع کل علم ما بحث فیه عن عوارضه الذاتیه»، آنچه که مشهور روی آن پافشاری می‌کند این است که می‌گویند عارض ذاتی عارضی است که واسطه در عروض نداشته باشد، روی این می‌ایستند. آقای طباطبایی این طور نیست، ایشان می‌گوید که نه تنها باید واسطه نداشته باشد، باید خود عارض هم اعم یا اخص نباشد، فقط مساوی است. گرچه با مقابلش مساوی باشد. «العدد اما زوج اوفرد»، این عارض ذاتی است، چون زوج گرچه به تنهایی اخص است، فرد گرچه به تنهایی اخص است، اما «زوج اوفرد»، مجموعاً مساوی با العدد است. آن وقت آن‌جا کسی اگر حساب دستش باشد می‌فهمد که آن حرفی که مرحوم آقای طباطبایی آن‌جا می‌زند ریشه در یک نگرشی در تفسیر ذاتی در مقدمات باب برهان دارد که این‌جا داریم می‌خوانیم. ایشان می‌خواهند بگویند که همان ملاکی که شما برای واسطه اعم یا اخص حرف زدید و گفتید، همان در خود عارض اعم و اخص هم هست. اگر عارضی اعم بود یا عارضی اخص بود، این عارض دیگر عارض ذاتی نیست؛ عارض، عارض، غریب است. آن وقت دیگر معمولاً بعد از علامه طباطبایی هر که آمده به آقای طباطبایی نقد کرده و حق هم با آن‌هاست. این‌ها می‌گویند که فرق است بین عارض لامر اخص و عارض اخص، عارض لامر اعم و عارض اعم، این دو فرق می‌کند. آنچه در ذاتیات مطرح است، عروض بلاواسطه است، این در ذاتیت است، واسطه نداشته باشد.

اما اگر واسطه داشت، عارض، عارض، غریب است ولی اگر عارض واقعاً عارض بر خاص این معروض نشسته، متنها عارض، عارض اعم است، این عارض ذاتی است، عارض غریب نیست. این به آن دعوا برمی‌گردد چون آن دعوا را باید به هر حال مطرح کنیم و به جایی هم برسیم، من آن دعوا را در تدریس اسفار جلد اول که داشتم، در بحث تعریف موضوع علم که در آغاز اسفار آمده مفصل مطرح کردم، آن نوارهایش هم هست؛ عزیزان می‌توانند بگیرند و استفاده کنند و به نظرم بحث در آنجا کامل مطرح شده است.

آقای طباطبایی این بحث را در حاشیه خودشان بر کفایه در آغاز بحث دارند، در تعلیقاتشان بر جلد اول اسفار این بحث را دارند، در نهایت هم به این بحث اشارتی دارند و یک اختلافی بین آقای طباطبایی و دیگران دیده می‌شود گرچه قول آقای طباطبایی غیر از آقای طباطبایی در پیشینیان هم قائل دارد، نه اینکه ندارد، ولی شهرت بر این چیزی است که عرض کردیم.

تا از این بخش نگذشتیم، این قسمت از کتاب را که ما الآن خواندیم و توضیح هم دادیم، این قسمت در طبع چاپی کتاب نیامده است. یعنی در آن طبع کتاب که چاپ شده که می‌دانید اولین بار که این کتاب چاپ شد آقای طباطبایی یک کتابی دارند تحت عنوان رسائل سبع، این رسائل غیر از رسائل توحیدیه ایشان است. در رسائل سبع خودشان کتاب البرهان چاپ شده است. در آن چاپی که از کتاب برهان شده بر رسائل سبع این‌جا، این کسی که محقق این کتاب است که نه تصحیح درستی کرده و نه ترجمه کاملاً درستی کرده، ایشان می‌گوید در آن طبع چاپی به جای از اول فصل تا این‌جا، این عباراتی آمده که الآن این‌جا خوانده می‌شود. عبارت را بخوانیم تا این عبارت نماند تا بعد برسیم به ادامه بحث، حاشیه را همه دارید؟

یک مقدار ریز است ولی باید دقت کنید: اینکه می‌خوانیم با مطالبی که تا الآن گفتیم نقاط اشتراک دارد، نقاط افتراق هم دارد. آن نقاط افتراقش را می‌خواهیم بایستیم: «مقدمة البرهان يجب ان يكون محمولها ذاتيا للموضوعها»، این



جمله با جمله اولی که خواندیم در صدر فرقی نمی‌کند، اختلاف در تعبیر است. محمول ذاتی موضوع باشد یعنی چه؟

«ای ثابتاً بالحقیقة لذات الموضوع ونفسه لا لامر غیره»، ثابت باشد حقیقتاً. حقیقتاً در مقابل چیست؟

مجازاً. مراد مجاز هم مجاز در اسناد بود. یعنی ثابت باشد حقیقتاً - نه مجازاً - برای ذات موضوع و خود موضوع نه برای امر دیگری.

«ومن الضروري ان المحمول الذی هو کذلک»، واضح است محمولی که این چنین است، از دو تا حالت بیرون نیست، یا محمول ما عین موضوع ما است یا محمول در تعریف یعنی حد موضوع أخذ شده است یا محمول ما در حد موضوع موضوع أخذ شده است یا موضوع ما در حد تعریف محمول أخذ شده و هكذا.

می‌فرماید: «ومن الضروري ان المحمول الذی هو کذلک»، واضح و ضروری است محمولی که این چنین است. «اما نفس ذات الشيء»، یا خود ذات شیء است، «أو جزء من اجزاء حده»، یا جزئی از اجزاء حد شیء است، «کجنسه وفصله وجنس جنسه وفصل جنسه أو عرضه الذی یؤخذ فی حده هو»، یا عرضش آن عرضی که أخذ می‌شود در حد او آن موضوع، «أوشیء من مقوماته»، یا چیزی از مقومات آن موضوع «من جنس أو جنس الجنس أو فصله»، فرق نمی‌کند به هر حال دست بنده را اگر نگاه کنید، این موضوع من، این هم محمول من. یا این محمول در حد موضوع أخذ شده یا این موضوع در حد محمول أخذ شده است. یا این محمول در حد مقومی از مقومات موضوع أخذ شده است. مقوم یعنی چه؟

یا جنس آن، یا فصل آن، یا فصل جنس آن، یا فصل جنس جنس آن، یا بالعکس، این موضوع أخذ شده در مقومات محمول. به هر حال ارتباط، ارتباط در هم تنیده است. ارتباطی است که موضوع باشد، محمول هست. موضوع نباشد محمول نیست. محمول باشد موضوع هست، محمول نباشد موضوع نیست.

همین مطلب را مرحوم آقای طباطبایی به چهار بیان و تعبیر گفتند. ما گاهی تعبیر می‌کردیم، می‌گفتیم محمول از دل موضوع بیرون کشیده می‌شود و بعداً هم می‌گوییم، قبلاً هم گفتیم که ذاتی باب برهان اعم است از ذاتی باب ایساغوجی.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرمایند)

استاد: به خاطر اینکه در همان معانی ذاتی که خدمت شما در فصل اول عرض کردیم، در آن ذاتی‌ای که در باب ایساغوجی مطرح بود گفتیم: «ما هو الداخل فی ماهیة الشيء»، یا جنس و فصل، غیر از این دو تا که نبود.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرمایند)

استاد: علاوه بر آن شامل اینکه داخل باشد در جنس الجنس، فصل و جنس الجنس، فصل و جنس جنس الجنس. یا نه، از این طرف، یعنی هم از طرف موضوع در محمول و هم از طرف محمول در موضوع، با یک تفاوتی که این تفاوتش را روی آن تأکید می‌کنند، ما هم تأکید می‌کنیم.

«هذا فی الحمل المستقیم»، اینکه گفتیم در حمل مستقیم بود که «وهو حمل العارض علی معروضه؛ واما فی الحمل المنحرف»، اما در حمل منحرف. قبلاً حمل منحرف و غیر منحرف را خواندید. «واما فی الحمل المنحرف و هو حمل المعروض علی عارضه»، که حمل معروض بر عارضش باشد، «کهولنا: الضاحک انسان، فالواجب فیه ان یکون المحمول مأخوذاً فی حد الموضوع»، واجب در آن این است که محمول أخذ شود در حد موضوع. «و اما اخذ شیء من مقوماته کجنسه فیه مثلاً، فلا یجوز لاستلزامه کون الموضوع اعم من المحمول فتکذب القضية». این احتیاج به توضیحی دارد که ما خسته شدیم، باشد برای جلسه بعد.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

## فهرست منابع

۱. کفایة الاصول، ص ۷.